

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

## مبحث یقین (۱۰۳ ف ۲ - ۱۰۳ ف ۶)

✿ در زمان ظهور، شبانه‌روز و ماه و سال طولانی می‌شوند. چون به یقین نزدیک شده است زمان آرام حرکت می‌کند. در قیامت متوقف می‌شود و روز قیامت شبی در پی ندارد؛ چون به یقین رسیده است.

قیامت وادی یقین است به قول مولانا:

هله عاشقان بشارت که نماند این جدایی      برسد زمان وصل و بکند خدا خدایی

آنجا خدا، خدایی می‌کند. «لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»<sup>۱</sup> آنجا روز یقین است. آن روز اصلاً شب ندارد. زمان آنجا متوقف است. هر چه انسان در سیر باطنی و سیر معنوی به آنجا نزدیک شود، شتابزدگی و حرکت و سرعت از او گرفته می‌شود؛ آرام‌تر می‌شود. به تعبیری شبانه‌روزش طولانی‌تر می‌شود، آرام‌تر می‌شود؛ لذا فرمود:

✿ هر چه به ظهور و رجعت و قیامت نزدیک شویم، آفتاب و زمین آهسته‌تر راه می‌روند و روزها بلندتر می‌شوند. مؤمن آهسته‌تر راه می‌رود و عجله ندارد. مؤمن نزدیک ظهور از حرکت می‌افتد.

<sup>۱</sup>سوره غافر، آیه ۱۶.

هرچه به ظهور و رجعت و قیامت نزدیک شویم، آفتاب و زمین آهسته‌تر راه می‌روند و روزها بلندتر می‌شوند نه به این معنا که بیست و چهار ساعت چهل و هشت ساعت شود بلکه کیفیت زمان طولانی می‌شود. زمان روحی بلندتر می‌شود. یک زمان فیزیکی است که با ساعت اندازه‌گیری می‌کنیم. یک زمان، زمان روحی و روانی است که غیر این زمان است. دیدید زمانی به شخص خوش می‌گذرد؛ مثلاً پنج ساعت جایی بوده؛ ولی خیلی به او خوش گذشته است می‌گوید: یک چشم به هم زدن بود، تمام شد. یک وقت هم خدای ناکرده شخص در شرایطی است که به او بد می‌گذرد؛ مثلاً مریضی یا دردی دارد. شب دندان درد گرفته و تا صبح درد کشیده است، می‌گوید: دیشب تا صبح برای من یک سال گذشت. این سال، سال روحی است، سال روانی است. انسان در سیر هرچه به یقین نزدیک‌تر می‌شود، روزهای او طولانی‌تر می‌شود، سرعت گرفته می‌شود، عجله ندارد. خلاصه مؤمن خیلی آرام حرکت می‌کند. فرد در ابتدا شتابزده است. تا باور نکرده، عجله می‌کند. وقتی باور کرد اگر باورش کامل باشد، می‌نشیند و دست روی دست می‌گذارد. باور کامل شود، دست روی دست می‌گذارد؛ چون می‌داند خودش هیچ کاره است. اول خودمان را همه کاره می‌دانیم و تقلاً می‌کنیم. ابتدا در جنبه‌ی دنیایی می‌گوییم؛ امیدوارم جنبه‌ی آخرتی هم درست فهمیده شود. ان شاء الله سوءدرک پیش نیاید؛ چون گاهی چیزهایی می‌گوییم و از خدا می‌خواهیم که خدایا طوری نشود، بعضی از دوستان درست متوجه نشوند. در جنبه‌ی دنیوی شخص این همه دو می‌زند دنبال پول و دنیا و این حرف‌ها، اگر یقین کند رزاقش خداست، دیگر به این صورت دو نمی‌زند؛ خیلی آرام حرکت می‌کند. از تقللاً و نفس‌نفس زدن می‌افتد. خیلی لطیف و آرام می‌خرد و می‌فروشد و کار می‌کند؛ اما آن شتابزدگی، حرص، ولع و عجله را ندارد. این در جنبه‌های دنیوی و مادی تا ان شاء الله سر از جنبه‌های معنوی هم در بیاورد. در جنبه‌های معنوی هم کم‌کم این ماجرا ظاهر می‌شود. اول که شخص کمی جذب مسائل معنوی می‌شود، دائم ذکر می‌گوید، پشت سر هم هزار رکعت نماز می‌خواند، بعضی وقتها اولش خیلی شلوغ می‌کند. بعد که به یقین نزدیک می‌شود، آرام می‌شود. هول‌زدگی‌ها و شتابزدگی‌هایش می‌خوابد. آرام می‌شود. علت آن هم گفته‌ام ان شاء الله خوب فهمیده شود؛ خدای ناکرده اشتباه نفهمید. آخر کار می‌فهمد از نمازها،

روزه‌ها و ذکرهای ما هنری بر نمی‌آید. آنچه کار را صورت می‌دهد لطف و فضل خداست؛ لذا دست از شتاب‌زدگی می‌کشد. این فهم وقتی به دست می‌آید که انسان همه‌ی زورهایش را بزند؛ لذا گفته‌اند: تا می‌توانی عبادت کن و عمل صالح انجام بده. تا جان و رمق‌داری کم نگذار تا به آن یقین برسی. انسان وقتی همه‌ی زورهایش را زد و هیچی نشد، دست از زور زدن می‌کشد. تا وقتی در خودتان احتمال هنری می‌دهید که کاری از شما بر می‌آید، اگر خدا دست به کار شود، ادعا وجود دارد و می‌گویید: اگر خدا گذاشته بود، خودم یک کاری می‌کردم؛ هنوز ادعا هست. باید تا قطره‌ی آخر انرژی‌مان را مصرف کنیم بعد با همه‌ی وجود لمس می‌کنیم که تقلاهای ما مشکلی را حل نمی‌کند، این لطف و فضل خداست. وقتی از حجاب فاعلیت، فهم، عبادت، هنرمندی و زرنگی خودمان عبور کردیم و در عمل یقین کردیم که هیچ‌چیزی از اینها بر نمی‌آید، آن‌موقع خدا دست به کار می‌شود و کار را به ثمر می‌رساند؛ والا از هیچ‌کس کاری بر نمی‌آید جز خدا. در مبارزه با نفس چه کسی زورش به نفسش می‌رسد؟ یک نفر را پیدا کنید و بیاورید که خودش توانسته باشد به نفسش غالب شود. گفتند جهاد با نفس کن؛ مبارزه کن با نفس. این‌قدر مبارزه کن که از نفس بیفتی. وقتی مأیوس شدی با همه‌ی وجودت لمس کردی که کاری از تو بر نمی‌آید آن‌وقت خدا دست به کار می‌شود و کلک نفس تو را می‌کند. ولی تا زمانی که خودت دست به کار نشوی تلاش‌هایت را نکنی، نمی‌شود. چون حجاب منیت و فاعلیت ما باقی است، اگر خدا کاری کند بعد خودمان هم ادعا می‌کنیم، می‌گوییم: اگر گذاشته بود خودمان هم می‌توانستیم به همین جا برسیم. برای اینکه این ادعا نباشد و از خودمان عبور کرده باشیم باید تا آنجا که می‌توانیم عبادت کنیم و عمل صالح انجام دهیم. تا جایی که می‌توانیم تا آخرین رمقمان، بندگی و عبادت و عمل کنیم، آن‌وقت اجر این اعمال ما رسیدن به این فهم است که از اعمال ما کاری بر نمی‌آید. رسیدن به این معرفت و فهم و یقین به اینکه کار دست خود خداست، اجر اعمالی است که انجام دادیم. وقتی به یقین رسیدیم، خدا کار را صورت می‌دهد و به نتیجه می‌رساند. در امور دنیوی داستان رزق خیلی ملموس است. انسان فکر می‌کند خودش است که برای خودش روزی تعیین می‌کند؛ لذا اول تقلاهای عجیب غریب می‌کند و به در و دیوار می‌زند. بیست و چهار ساعت شبانه روز

را دنبال پول می‌دود. کم‌کم باورش می‌آید که خیلی از انسان‌های زرنگ عقب مانده‌اند و خدا به خیلی از انسان‌هایی که کاری از آنها بر نمی‌آید ثروت‌های آنچنانی داده است. خدا این کارها را می‌کند که نشان دهد شما کاره‌ای نیستید و من همه کاره‌ام. این بدین معنا نیست که دست از تلاش اقتصادی بکشیم. تلاش بکنیم؛ اما آرام و با یقین به رزاقیت خدا، با یقین به اینکه خدا آنچه را که رزق ماست با حرکت آرام و سالم هم به ما می‌دهد. لازم نیست این همه تقللاً کنیم و وقت عبادت، مطالعه و رسیدگی به خانواده‌مان و ... را فدای پول درآوردن کنیم. به رزاقیت خدا اطمینان کنیم. دنبال کسب برویم؛ منتهی آرام دنبال کسب برویم. زرنگی‌های خودمان را در رسیدن به رزق کاره‌ای ندانیم؛ آن وقت فرد آرام می‌شود. حالا می‌بیند رزقی که قبلاً با تقللاً و سختی گیرش می‌آمد الان بی‌تقللاً و سختی گیرش می‌آید. اضافه‌هایی که با تقللاً گیرش می‌آمد از جایی در می‌رفت. می‌دانید زیاد تلاش کنی بیش از حد سهم خودت جمع کنی، جایی می‌بینی که تصادف کرده‌ای و کلی جریمه داده‌ای و زیادی آن رفت. سهمیه‌ات را خدا با حرکت آرام، بدون تقللاًهای بیش از حد و خود را خسته کردن و خدای ناکرده باز ماندن از چیزهای اصلی به تو می‌رساند. این در جنبه‌ی مادی و ظاهری‌اش تا ان شاء الله کم‌کم سر از جنبه‌های معنوی هم در بیاورد. همان‌طور که در دنیا فهمیده‌ایم رزق مادی را خدا می‌دهد، در رزق معنوی هم کم‌کم رزاقیت خدا را پیدا کنیم. بفهمیم در رزق معنوی هم رزاق خداست. از تقللاًهای ما کاری بر نمی‌آید. حداکثر تقللاًهای ما ابراز نیاز است. تمام تلاش‌های بشر دعاست؛ منتهی دعا یک وقتی با لفظ گفته می‌شود، یک وقت با عمل متوجه می‌کند که چیزی می‌خواهد. تلاشی که بشر می‌کند؛ دعاست. به خدا ابراز می‌کند که من نیازمندم. هنر تلاش‌های ما هم در معنویات و مادیات همین است. موقعی که سر سجاده نشسته و در حال عبادت هستیم به خدا می‌گوییم: خدایا من نیازمند عنایات و دستگیری تو هستم. وقتی دنبال کار و کاسبی می‌رویم می‌گوییم: خدایا من نیازمند عطای تو هستم، رزق تو را می‌خواهم. رزق مادی و معنوی هنر ما نیست و تلاش‌های ما فقط ابراز نیاز پیش خداست. بیش از این چیزی از آن بر نمی‌آید.

درونش را نگاه کند و ببیند چقدر آرام است؟ بازوی انسان می‌تواند خیلی فعال و پرتلاش باشد، درون شما چقدر آرام است؟ به رزاقیت خدا مطمئن هستید؟ آیا مشوش و نگران نیستید؟ هول و هراسی در دلتان نیست؟ بازوی آدم فعال است، کار می‌کند، تلاش می‌کند؛ اما دلش آرام است. مؤمن اهل یقین دلش آرام است؛ یقین دارد که تنها نیست. فرمود: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ»<sup>۲</sup> آیا خدا برای بنده‌اش کافی نیست؟ خدا زورش نمی‌رسد نیازهای مادی و معنوی بنده‌اش را تأمین کند که شما نگرانید و دغدغه خاطر دارید؟ می‌ترسید، مضطرب هستید و غصّه می‌خورید. «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ» وقتی فرد یقین کرد خدا وجود دارد و خدا که بنده آفریده است به حال خودش رهاش نکرده است. پدر و مادر وقتی صاحب فرزند می‌شوند او را به حال خود رها نمی‌کنند. خدا العیاذبالله از پدر و مادر کمتر است؟ بنده‌ای را بیافریند و به حال خود رها کند؟ پدر و مادر جلوه‌ای از ربوبیت حضرت حق هستند. وقتی پدر و مادر نیاز بچه‌شان را تأمین می‌کنند آن وقت خود خدا چی؟ این را باید بباورانیم؛ همه‌ی بحث من این است که به خودمان بباورانیم که خدا به‌راستی هست و برای بنده‌اش کافی است. این را که یقین کردیم بازویمان تلاش کند، بدنمان فعالیت کند. تنبلی و بیکاری در دین اسلام پسندیده نیست؛ اما بدن تلاش و تقلا می‌کند و دل آرام و مطمئن است. قلب مطمئن به رزاقیت خداست؛ ولو بدن تلاش می‌کند؛ مثل کسی که در کشتی سوار است. کشتی در دریا موج‌ها را می‌شکافد و با سرعت پیش می‌رود؛ اما مسافر کشتی در کشتی به راحتی لم داده است. دل مؤمن مسافر کشتی است، راحت لم داده و به خدا و اولیاء خدا یقین دارد؛ اما بدنش مثل کشتی فعال در جامعه تلاش و کوشش می‌کند.

❁ موت، منزل اوّل یقین است. (۱۷:۱۵)

<sup>۲</sup>.سوره زمر، آیه ۳۶.

انسان به موت که برسد به یقین رسیده است؛ لذا در آیهی «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»<sup>۳</sup> یقین، بعضاً به موت تفسیر شده است؛ یعنی عبادت کن تا زمانی که مرگت فرا برسد؛ تا زنده هستی عبادت کن. یقین را به موت تعبیر کرده‌اند؛ لذا موت منزل اول یقین است. مرده را نگاه کنید، حالات مرده را ببینید. علائم جنازه‌ی مرده، علائم یک انسان اهل یقین است که تازه وارد وادی یقین می‌شود. البته منزل اول است. یقین منازل بزرگتری دارد؛ منتهی اولین منزلش موت است.

❁ نور سیاه افضل نورهاست و نشان مرتبه‌ی یقین است و با آن می‌توان بدون نیاز به توجّه و چشم، تمام آسمان‌ها و زمین را دید. (۱۶:۱۴)

اینها توضیح دادنی نیست امیدوارم خدا نشان بدهد. وقتی کم‌کم چشم درونی باز شود و شهود حاصل گردد، انسان انواری را می‌بیند که رنگ‌های مختلفی دارد و بالاترین آن رنگ سیاه است. نوری است که به تعبیری نشانه‌ی رسیدن عبد به مرتبه‌ی یقین است. کسی به آنجا برسد تمام عالم را شهود می‌کند. بدون چشم می‌بیند و بدون گوش می‌شنود. حالاتی است که خاصیت انسانی او ظاهر می‌شود.

❁ مؤمن به یقین که برسد دیگر تحریک نمی‌شود. نه ترس موجب حرکت او می‌شود و نه تشویق او را به راه می‌اندازد. خداوند هم فرمود: «لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا آصَابَكُمْ»<sup>۴</sup> تا نه بر آنچه از دستتان رفته و نه در اثر آنچه بر شما وارد شده غصّه بخورید. «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»<sup>۵</sup> تا نه بر آنچه از دستتان رفته غصّه بخورید و نه به خاطر آنچه به دستتان رسیده شادمان شوید. (۱۷:۱۸)

---

<sup>۳</sup> سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹۹.

<sup>۴</sup> سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۱۵۳.

<sup>۵</sup> سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۳.

مؤمن که به یقین برسد دیگر تحریک نمی‌شود. نه ترس موجب حرکت او می‌شود و نه تشویق او را به راه می‌اندازد. در بحث موت گفته‌ام که جنازه را قلقلک کنید نمی‌خندد، نیشگون بگیرد گریه نمی‌کند، اینها علائم انسانی است که به موت رسیده است. محرک‌های بیرونی تحریکش نمی‌کند. کسی چهار تا بارک‌الله به ما بگوید تا بالای قلّه‌ی قاف می‌رویم؛ اما جنازه این‌طوری نیست. مذمتی از انسان بکنند، کلی کسل می‌شود؛ اما کسی که به موت رسیده است این‌طوری نیست. یکی از نشانه‌های اهل یقین همین است که تحریک‌پذیر نیستند؛ چیزی نمی‌تواند آنها را تحت‌تأثیر قرار دهد. با هیچ تشویقی راه نمی‌افتند با هیچ تنبیهی متوقف نمی‌شوند. خلاصه هیچ چیز از بیرون بر آنها اثر نمی‌کند. اینها از درون و با اراده‌ی خودشان کار می‌کنند؛ با تحریک بیرون کار نمی‌کنند. حالا بگویید که فلان کار این‌قدر ثواب دارد، اگر انجام ندهید این‌قدر عذاب دارد؛ حتی اینها هم آنها را به حرکت در نمی‌آورد. آنها از درون خودکار هستند؛ یعنی خاصیت وجودی‌شان ظاهر می‌شود. اگر عبادت هم می‌کند، خاصیت ذاتی وجودی‌اش است که ظاهر می‌شود. به تحریک پاداش و عذاب عبادت نمی‌کند. خودکار می‌شود. از درون می‌ریزد؛ مثل خودکاری که جوهرش داخلش است. مثل قلم نیست که داخل دوات بزنند و بنویسند. جوهرش در خودش است؛ خودکار است. مؤمن هم این‌گونه می‌شود از درون کار می‌کند، محرکش بیرون نیست. همان‌طور که خدا تحریک‌پذیر نیست، عبدی هم که به یقین برسد خدایی می‌شود، او هم دیگر تحریک‌پذیر نیست. کسی نمی‌تواند با تحریک او را به کاری وادار کند یا از کاری باز دارد. امیدوارم بوی اینها را در وجودمان استشمام کنیم. البتّه این نکته‌ها، نکته‌های بلندی است که ما نشسته‌ایم و می‌خوانیم. نقطه‌های مرتفع از کمال انسانی است. قلّه‌ی کمال، مرتبه‌ی یقین است؛ ولی حالا حرفش را بزنیم. گفت: وصف العیش، نصف العیش است. امیدوارم کم‌کم خدا خودش را هم روزی ما کند. سعی کنیم تأثیرپذیری‌مان را از بیرون کم کنیم و مذمت دیگران روی ما اثر نگذارد. جمله‌ای از امام باقر علیه السلام بود که حضرت فرمودند: «بَانَكَ لَا تَكُونُ لَنَا وَلِيًّا» تو دوست ما اهل‌بیت نیستی مگر اینکه طوری شوی که اگر همه‌ی اهل شهر جمع شوند و بگویند «إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ» تو انسان خوبی هستی «لَمْ يَسْرُكَ ذَلِكَ» اصلاً تو را مسرور نکند و اگر همه‌ی اهل شهر جمع شوند و

بگویند «**إِنَّكَ رَجُلٌ سَوِيٌّ**» تو انسان بدی هستی «**لَمْ يَحْزُنْكَ ذَلِكَ**»<sup>۶</sup> یک سر سوزن محزون نشوی. اینها علائم افرادی است که رسیده‌اند و دوست واقعی اهل بیت علیهم‌السلام هستند. خصوصیات دوستان راستین اهل بیت علیهم‌السلام را پیدا کرده‌اند. شخص اگر هم بخواهد خوشحال باشد از درون خوشحال باشد. فرمود: خودت را به کتاب خدا عرضه کن، اگر می‌بینی آنچه که در کتاب خدا آمده در وجودت هست، خوشحال باش، اگر می‌بینی نیست به خاطر چهارتا تعریف این و آن، چرا باید خوشحال شوی؟ پس مؤمن به یقین برسد، دیگر تحریک نمی‌شود؛ نه ترس موجب حرکت او می‌شود و نه تشویق او را به راه می‌اندازد. خداوند هم فرمود: «**لَكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَيَّ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا مَا أَصَابَكُمْ**» تا نه بر آنچه از دستتان رفته و نه در اثر آنچه بر شما وارد شده، غصه بخورید. اگر شخص اهل یقین شد، چیزی از دستش رفت یا مصیبتی به او وارد شد تحریک و غصه‌دار نمی‌شود. البته خیلی سخت است که عزیز شخص از دست برود و او غصه‌دار نشود. این مال اهل یقین است. چیز گرانبهایی را که فرد خیلی دوست دارد از دست بدهد یا مصیبتی به او وارد شود و او تحریک نشود. فرمود: ما می‌خواهیم شما را این‌گونه کنیم. اینها مدل‌هایی هستند که قرآن ارائه کرده است برای اینکه مؤمن را به این جایگاه‌ها برساند. ما باید به اینجا برسیم. ما را آفریده‌اند تا به این سمت بیاییم. «**لَكَيْلًا تَأْسُؤًا عَلَيَّ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ**» تا نه بر آنچه از دستتان رفته غصه بخورید و نه به خاطر آنچه به دستتان رسیده شادمان شوید. اینها حرف‌های بزرگی است. فرض کنید به شما بگویند که یک میلیارد تومان در فلان مسابقه برنده شده‌اید؛ اصلاً خوشحال نشوید یا بگویند که یک میلیارد تومان از ثروت شما آتش گرفت، سوخت و خاکستر شد و اصلاً ناراحت نشوید. این حرف خیلی سخت است. حرف، حرف بزرگی است؛ ولی می‌شود به اینجاها رسید و نزدیک شد. راه دارد و آن راه توحید است. انسان با وادی توحید آشنا شود این‌طوری می‌شود. اگر همه‌ی عالم را به او بدهند یا از او بگیرند برای او هیچ است. فرمود: «**يَا مَنْ عَطَاةُ عَطَاءٍ وَ مَنَعُهُ عَطَاءٌ**» ای کسی که وقتی چیزی را به انسان عطا می‌کنی با دادنت خیر می‌رسانی، «**وَ مَنَعُهُ عَطَاءٌ**» وقتی هم

<sup>۶</sup>. تحف العقول، ص ۲۸۴ و مجلسی، بحار، ج ۷۵، ص ۱۶۲.



که نمی‌دهی و دریغ می‌کنی با ندادنت عطا می‌کنی، هر دو برایش یکی می‌شود. گرفتن و دادن او یکی می‌شود. گفت سرمایه کم کنید که سود و زیان یکی است. به اهل یقین بدهی یا از آنها بگیری برایشان یکی است. «لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» من جرأت نمی‌کنم چیزهایی را بگویم. اول در مادیات می‌گویم امیدوارم خدا به ما رشد بدهد در معنویات هم کم‌کم بوی آن را استشمام کنیم. کمی پروا دارم که در جنبه‌های معنوی از این حرف‌ها پرده بردارم. فرض کنید عبادتی را از شخص گرفتند، شخص خیلی شلوغ نکند. مکاشفه یا حالات معنوی را از او گرفتند، خیلی شلوغ نکند. فردا به او چیزهای قشنگی مثل نماز و عبادت باحال، مکاشفه یا کرامت دادند، اینجا هم شلوغ نکند. «لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» همان‌طور که در جنبه‌های مادی باید ان‌شاءالله کم‌کم تحریک‌ناپذیر شویم؛ یعنی دادن و گرفتن‌ها ما را تحریک نکند، عصبانی نشویم، به هیجان نیاییم، غصه نخوریم، هیچ چیز نتواند روی روح ما هم تأثیر بگذارد، اقیانوس آرام شویم. روح ما موج برندارد، گرفتن‌ها و دادن‌ها در روح ما موج ایجاد نکند. فرمود: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»<sup>۷</sup> به‌گونه‌ای یاد خدا در وجود ما حاکم شود که روح آرام شود، هیچ چیز نتواند آن را متلاطم کند. ببینیم واقعاً این‌گونه هستیم؟ من که نیستم. گاهی شخص عصبانی می‌شود. گاهی مؤمن قیافه‌ی انسان عصبانی به خودش می‌گیرد؛ اما عصبانی نمی‌شود. گاهی اوقات قیافه‌ی اخمو به خودش می‌گیرد، ظاهر عصبانی به خودش می‌گیرد؛ اما فیلم بازی می‌کند، از درون قاه‌قاه می‌خندد. مؤمن درونش تحریک نمی‌شود، آرام آرام است؛ ولی نقش بازی می‌کند. گاهی ظاهرش قاه‌قاه می‌خندد و خوشحالی می‌کند و گاهی هم‌های‌های گریه می‌کند یا مثلاً قیافه‌ی عصبانی و برافروخته می‌گیرد و پرخاش می‌کند؛ اما درونش خبری نیست و آرام آرام است. «اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي مُطْمَئِنَّةً بِقَدْرِكَ»<sup>۸</sup> اطمینان و آرامش در روح

<sup>۷</sup> سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۸.

<sup>۸</sup> ابن‌قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۴۰ و محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، زیارت امین‌الله.

شخص حاکم شود، محرّکی او را تحریک نمی‌کند. اوّل باید از منزل‌های دنیوی شروع کنیم بعد کم‌کم دنیا نتواند ما را تحریک کند. اگر کسی آمد و چهار تا فحش به ما داد، تحریک نشویم. اگر کسی آمد و چهار تا تعریف از ما کرد باز هم تحریک نشویم. خلاصه از بیرون ما، کسی نتواند ما را راه بیندازد. با هُل دادن و ... از بیرون تکان نخوریم. اگر می‌خواهیم راه برویم موتور درونی ما را راه بیندازد. ایمان، عبودیت و فرمانبری از حضرت حق ما را به‌کاری وادار کند؛ نه اینکه چون تعریف یا تکذیبمان کردند. این اوّل راه است و اوّل راه ظاهر قضیه است. دادن و گرفتن‌ها تحریک‌های ظاهری است بعد تحریک‌های درونی شروع می‌شود. ان‌شاءالله شخص پا در وادی معنوی بگذارد آن‌وقت چیزهایی از درون می‌آید. باید ببینیم آنجا چگونه است؟ اگر یک مَلک آمد کنار دست شما نشست، شروع کرد به نوازش شما، شما چه کار می‌کنید؟ چقدر ما مَرَدیم که محکم بایستیم و نوازش ملک تحریکمان نکند. خدا رحمت کند از علامه طباطبایی رحمته‌الله نقل شده است که در حال ذکری یا نمازی بودم که یک‌باره دیدم ملکی یا حوری‌ی بهشتی کنار دستم آمد. جام شراب بهشتی آورده و به من تعارف کرد که بخورم. استادم مرحوم آیت‌الله قاضی رحمته‌الله به ما فرموده بود: در حالات عبادیتان هرچه ظهور کرد، توجّه نکنید و عبادتی که می‌کردید را همچنان ادامه دهید و حواستان به عبادتتان باشد. می‌گفت: حوری طرف راست من آمد این قدر التماس کرد تا جام را از دستش بگیرم و بنوشم. توجّه نکردم و ذکر خودم را ادامه دادم. سمت چپ من آمد و شروع کرد التماس کردن. من اصلاً توجّه نکردم و ذکر خودم را ادامه دادم. بعداً گفتم: دلم به حالش سوخت. گفتم: کاش نگاهی به او کرده بودم. محرّک بیرونی اثر ندارد. این بدین معنا نیست که قیافه‌ی غضب‌آلود نمی‌گیرد؛ قیافه‌ی غضب‌آلود می‌گیرد؛ ولی برافروخته نمی‌شود؛ آرام است. یقین دارد که کار دست خداست. برافروختگی درونی ندارد. در مقابل دشمنان خدا غضب می‌کند، رجز می‌خواند، شمشیر می‌زند و می‌جنگد؛ اما درونش آرام آرام است. مطمئن است که کار دست خداست. همان که خدا مقدر کرده است خواهد شد، ذره‌ای شک ندارد. این آرامش درونی مهم است. ظاهر فرد نقش بازی می‌کند؛ عارف رند است، بین خلق نقش بازی می‌کند، اصطلاحاً می‌گویند: عارف جنون اختیاری دارد. خودش را به قیافه‌ی خلق در می‌آورد؛ چون می‌داند

اهل دنیا برای چیزهای مسخره‌ای خوشحالی می‌کنند و برای چیزهای مسخره‌ای هم غمگین می‌شوند و گریه می‌کنند. شخص عارف که به حقیقت پی برده است چیزهایی که خلق عادی برایش خوشحالی می‌کنند برای او مسخره است و اصلاً خوشحال کننده نیست. چیزهایی هم که خلق دنیا برایش گریه می‌کنند و غصه می‌خورند برای او مسخره است. عارف برای آنکه خودش را لو ندهد با خنده‌ی اهل دنیا می‌خندد و با گریه‌ی آنها گریه می‌کند. رفتارهای اهل دنیا عاقلانه نیست؛ اما عارف با اختیار خودش، خود را به آن رفتارها می‌زند و نقش‌بازی می‌کند. فرض کنید وقتی انسان نماز شبش از دست رفت غمگین می‌شود یا اتفاق خوبی افتاد خوشحال می‌شود، این‌ها امر و نهی بردار نیست که من بگویم شما به دستور من ناراحت شو یا به دستور من ناراحت نشو. این یک حالت روانی و احساسی است. باید معرفت شخص به جایی برسد تا ناراحت بشود یا نشود. مثلاً شما عروسک یک دختر بچه‌ی چهار پنج ساله را از او بگیرید، ناراحت می‌شود و گریه می‌کند؛ اما در سنّ و سالی که شما هستید من عروسکی را از شما بگیرم، شما همان‌طور گریه می‌کنید؟ چرا؟ چون معرفت شما بالا رفته است. بود و نبود عروسک برای شما بی‌معناست. شما بالا رفته‌اید. تا وقتی احتمال می‌دهید از چیزهایی ناراحت شوید می‌گویم که ناراحت شوید؛ یعنی امر و نهی بردار نیست که من بگویم شما نباید ناراحت شوید. وقتی چیزی برای انسان ارزشمند است و از دستش رفت طبیعی است که ناراحت شود. اینکه من بگویم ناراحت نشو، جلوی ناراحتی شما را نمی‌توانم بگیرم. چه زمانی شخص ناراحت نمی‌شود؟ زمانی که افق معرفت او بالا برود به راز دیگری پی‌ببرد. وقتی من یقین کنم خدا مرا خواباند و مصلحت من این بود که امشب نماز شب نخوانم. اگر نماز شب می‌خواندم فردا صبح ادّعا می‌کردم، عجب می‌آمد، غرور می‌گرفت. خدا بود که مرا خواباند و نگذاشت امشب نماز شب بخوانم. اگر ماجرا را این‌طوری فهمیدیم فردا صبح که بلند شدم، دیدم نماز شب نخوانده‌ام مرا غصه می‌گیرد؟ وقتی افق معرفت تغییر کند این‌طور نیست که با امر و نهی بگویم شما باید ناراحت بشوی یا ناراحت نشوی. افق معرفت فرد که تغییر می‌کند، احساس‌هایی که در برابر پدیده‌ها برایش حاصل می‌شود، تغییر خواهد کرد، ماجرا این است. گفتم بعد معنوی ان‌شاءالله بعداً حاصل می‌شود؛ اما در بعد مادی خود من باید

تمرین کنیم؛ چون در اینجا خیلی مشکل داریم. فعلاً دنیا ما را تحریک نکند، بود و نبود دنیا ما را خوشحال و غمگین نکند. به خاطر دنیا حسرت و غصه نخوریم، مضطرب و عصبانی نشویم. در مقابل دنیا تحریک‌ناپذیر شویم. دنیا ما را تحریک نکند تا بعداً کم‌کم ان‌شاءالله سر از برزخ درآوریم. عوامل برزخی هم نتواند ما را تحریک کند تا ان‌شاءالله خدا لطف کند فرد سر از قیامت در بیاورد، آنجا همان‌طور که گفتم زمان متوقف می‌شود و هیچ تحریکی معنا ندارد.

از خدای متعال می‌خواهیم عنایت کند و راه وادی یقین را برای ما باز کند و ما را سالک این وادی قرار دهد و حقیقت یقین را که میوه‌ی ایمان و دین است به همه‌ی ما بچشاند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ